

تأملی در آسیب‌های یکسان‌انگاری جمهوری و دموکراسی

چرا جمهوری اسلامی دموکراتیک نیست؟!



حتی ماکیاول در کتاب شهریار بر این اصل در سیاست معتقد است: «در مدل حکومت جمهوری، خدابهرستی و خداترسی ضرورت دارد.» جالب آنجاست که استبداد را به عنوان جایگزین قهری توحید معرفی می‌کند: «آنجا که ترس از خدا نباشد لاجرم ترس از شهریار بر جای آن می‌نشیند.» الکسی دو توکویل فیلسوف فرانسوی ابتدای قرن نوزدهم نیز بر همین موضوع صحه می‌گذارد: «من به این نتیجه رسیده‌ام که انسان اگر بی دین است، باید فرمانبردار باشد و اگر آزاد است، باید دیندار باشد.»

■ **جمهوری و آزادی**

از همین عبارت بسالامی توان میزان گره‌خوردگی مفهوم آزادی را نیز با جمهوری سنجدید. در حالی که دموکراسی در عصر جدید خود را ملازم آزادی (لیبرالیته) می‌انگارد، توکویل ادعا می‌کند اصولاً زندگی آزادانه بدون اتسکا به مسلمات دین محال است. تن به آزادی لیبرال دادن درواقع گونه‌ای از اسارت است.

لیبرالیسم به عدم مداخله و جمهوری به عدم سلطه (یا استقلال فرد) اشاره دارد. به‌عبارت دیگر، جمهوری‌خواه می‌گوید ما زمانی آزادیم که تحت سلطه و وابسته به اراده دلبخواهانه و استبداد فرد دیگری نباشیم. این، تعبیر دیگری از همان کرامت یا حرمت یا منزلت فرد است. دربرابر این، لیبرال اما می‌گوید ما موقعی آزادیم که آزاد از مداخله و مزاحمت باشیم؛ فارغ از هر قیدی.

■ **پوپولیسم، آفت جدانشدنی دموکراسی**

به دنبال یکی‌انگاشتن جمهوری و دموکراسی و درسنت تر بگویم، به‌دنبال ترجیح دموکراسی بر جمهوریت، تدریجاً عوامل پوپولیسم، اعم از روزنامه‌نگاران جوان میان‌مایه، روحانیون دنیادوست، سیاستمداران مردم‌فریب، روشنفکران تجریدگرا و عام‌پسزاد، اکثریت‌مندی خود را جواز زده و خود را نماینده افکار عمومی معرفی می‌کنند.



یکسان‌انگاری جمهوری و دموکراسی را شاید بتوان از بزرگ‌ترین اشتباهاتی دانست که برای جمهوری اسلامی به غایت خطر آفرین است. اشتباهی که با عرض تأسّف باید پذیرفت‌گاه از سر جهل یا تجاهل صورت گرفته است



غیرمعمول نیست که در یک جامعه حتی دین‌مدار، گاه تعداد پیروان طبیعت از پیروان فضیلت بیشتر باشد.

■ **هدایت افکار عمومی به سمت افراد دون‌مایه جمهوری را در خطر انداخت**

پوپولیست‌ها ابتدا قدرت اجتماعی و سپس قدرت سیاسی یافتند و به نام اکثریت صاحب‌رای، آن توافق فراگیر یا آن اراده عمومی یک‌کاسهٔ آغازین را تخریب کردند و اینک نیز در حال انجام همین کارند. آنها ارزش اکثریت را به جای ارزش توافق عمومی نشاندهند، اما ندانستند و شاید اینک هم نمی‌دانند که استبداد مردم به‌اندازهٔ استبداد فردی مضر است. به قول ماکیاول، استبداد فردی به آسانی زیان می‌رساند و قدرت نامحدود مردم به‌سختی سود، در استبداد فردی اختیارات بی‌حساب به مردان گستاخ داده می‌شود و در استبداد جمعی اختیارات بی‌اندازه به مردان نادان.

■ **جمهوری بدون اسلامیت، ظرف فاسد است** آنچه تاکنون بیان شد در تفاوت ماهیت و تعارض جمهوری و دموکراسی درادبیات سیاسی بود. اما با وجود اینکه جمهوری از نظر امکان سوگیری محتوایی مقدم بر دموکراسی است که ماهیتا لیبرال و فاقد جهتگیری است؛ اما آنچه «جمهوری اسلامی» را متمایز از هر حکومت جمهوری دیگر ساخته است، این ظرف نیست بلکه مظهری به نام اسلام است که در آن قرار گرفته است. به عبارتی با تجربه برخی حکومت‌های دیگر جمهوری در غرب (مثل جمهوری فرانسه یا جمهوری وایمار) می‌توان فقدان ایدئولوژی و آرمان مناسب را عاملی دانست که جمهوری را خواه نا خواه به مدل افراطی دموکراسی نزدیک می‌کند. اما جمهوری اسلامی با قید اسلامیت خود، حاکمیت سیاسی جامعه را ملزم به یک مکتب و مرام و پذیرش نظر مردم و اعطای آزادی در این چارچوب می‌داند و تخلف از آن را جایز نمی‌شمرد. کما اینکه مدل دینی جمهوری اسلامی و مذهب آن طبق قانون اساسی نیز تغییرناپذیر (حتی توسط رای مردم) برشمرده شده است.

جمع این ادبیات را به صورت کامل و جدید تر می‌توان در عبارت «مردمسالاری دینی» مشاهده کرد که ادبیات آن توسط رهبر معظم انقلاب در سال‌های اخیر به کار بسته شده و می‌تواند اساسا جایگزینی برای چارچوب دوگانه جمهوری-دموکراسی قلمداد گردد. مدلی که می‌کوشد برخاسته از تفکر دینی، نقش مردم در فرایند اعطای قدرت به حکومت و سهم آن در مشروعیت نظام حاکم را تبیین نماید. ادبیاتی که باید بیشتر مورد تأمل قرار گرفته شود و مبنای نظری و تجربه‌جمهوری اسلامی در مسیر ۴۰ساله خود، نظریه مردسالاری دینی را تکمیل نماید.

■ **دموکراسی و رهبر انقلاب** بد نیست در انتها به منظومه فکری رهبر معظم انقلاب نیز نظر بیفکنیم تا خدای ناخواسته با افشای ضددموکراسی بودن، به ضدولایت بودن متهم نشویم. رهبر انقلاب نیز دموکراسی مدعی کنونی را همان دموکراسی لیبرال می‌داند که پلنگی (فراغت از هر سوگیری ارزشی) و ویژگی کلیدی آن است. چنین دموکراسی در اندیشه رهبری قابل پذیرفتن نیست: «یک مسئول امریکایی گفت ما دموکراسی ایران را قبول نداریم؛ ملت ایران هم دموکراسی آنها را قبول ندارد. دموکراسی که پول سرمایه‌داران صهیونیست حرف اول را در آن می‌زند، چه افتخاری می‌تواند داشته باشد و چه چیزی را می‌تواند به مردم دنیا تعلیم دهد؟ دموکراسی حقیقی، مردم‌سالاری برخاسته از دین و ایمان است. انگیزه مردم، برخاسته از دین، از احساس مسئولیت و از احساس تکلیف ملی و دینی است.»

آنچه در ادبیات رهبر انقلاب که در فوق اشاره شد، تعبیر به دموکراسی حقیقی شده است، در تعریف سیاسی درواقع همان جمهوری است. ایشان فضیلت‌محوری، توحیدانگاری و حرکت بر مدار تکلیف را همان نقطه کلیدی انفصال اندیشه جمهوری اسلامی از دموکراسی برمی‌شمرند: «نظام جمهوری اسلامی، آن دموکراسی مبتنی بر مبانی غلط غربی را رد می‌کند. مردم‌سالاری دینی به معنای کرامت حقیقی انسان و حرکت عموم مردم در چارچوب دین خدا و نه در چارچوب سنت‌های جاهلی و خواسته‌های کمپانی‌های اقتصادی و اصول خودساخته نظامیان و جنگ‌سالاران است. در نظام جمهوری اسلامی، حرکت بر خلاف آنهاست؛ حرکت در چارچوب دینداست و اراده مردم، تعیین‌کننده مطلق است.»

جالب اینجاست در نگاه رهبر انقلاب، دموکراسی حتی نمی‌تواند هدف نظری خود را که همقد غلبه آرای اکثریت است تحقق بخشد و نهایتاً و در عمل گونه‌ای از اعمال‌رلی غیرمستقیم برای انتخاب حکومت را ایجاد می‌کند که در آن مردم صرفاً حزب‌گزینی می‌کنند: «دموکراسی غربی درحقیقت انتخاب مردم نیست، انتخاب زرسالاران است؛ حتی انتخاب بدنه احزاب هم نیست، انتخاب سران و رهبران احزاب است. آنها هستند که حکومت‌ها را می‌آورند و می‌برند؛ آنها هستند که تصمیم‌های بزرگ را می‌سازند.»

اندیشه

صراط

ملت ما دنبال دموکراسی غربی نبود



ملت دنبال دموکراسی غربی نبود. ملت مسلمان ما و کسانی که در دوران مبارزات زمان رژیم طاغوت، در زندان‌ها آن رنج‌ها را کشیدند و آن شلاق‌ها را خوردند، دنبال جمهوری غربی و فرهنگ‌های ملحد غربی و دموکراسی دروغین غرب و شرق نبودند. مادرانی که فرزندان خود -گاهی دو پسر، سه پسر، چهار پسر- با داماد و شوهر خود را قربانی کردند و خم به ابرو نیاوردند و احساس افتخار نمودند، دنبال دموکراسی غربی و جمهوری دموکراتیک و امثال اینها نبودند. منشور واقعی انقلاب و خواست حقیقی مردم همان چیزی است که در قانون اساسی ما -به‌خصوص در اصول

اول آن- منعکس شده است. مردم، رشد معنوی و رفاه مادی را در سایه اسلام و به برکت اسلام و حاکمیت مقررات اسلامی خواستند؛ الان هم همین را می‌خواهند. ما هیچ ملتی را مثل ملت ایران سراغ نداریم که پای آرمان‌های معنوی و الهی خودش را با خون چند صد هزار شهید امضا کرده باشد. ملت خود ما هم در گذشته چنین کار بزرگی را انجام نداده است که در این دوره انجام داد. کشورهایی که دموکراسی غربی را تجربه کرده‌اند، ما دیدیم به چه فلاکت و ذلتی افتادند و چگونه به نام دموکراسی، پنجه‌های طمّاعان غرب و به‌خصوص امریکا در دوره اخیر در جسم و جانشان فرو رفت و همه چیز آنها را به یغما برد. مردم ما دنبال این نوع دموکراسی نبودند. امروز ملت ما به دنبال تحقق آرمان‌های اسلامی است که در درجه اول، عدالت و معنویت و آزادی -به معنای حقیقی اسلامی- و استقلال کشور از شرّ قدرت‌های بیگانه و متجاوز خارجی است. اینها چیزهایی است که ملت ما دنبال آن است.

بیانات رهبر انقلاب در نماز جمعه ۸۱/۱/۹

پیشخوان



به قلم محمدحسین متولی

عرفان سیاسی و تمدن‌سازی اسلامی منتشر شد

جامعه را فراهم کنند. این افراد نورانی‌تر از کسانی هستند که به عبادت‌های شخصی‌شان مشغولند و عرصه اجتماعی را میدان سلوک معنوی نمی‌دانند. البته با توجه داشت که این سخن، مخالفتی با عبادات شخصی و خلوت با سپردرگار ندارد. همچنان که امیرالمؤمنین(ع) مجاهدت سیاسی و حضور اجتماعی‌شان را مانع خلوت‌های نیمه‌شب نمی‌دانستند.

وقتی روح حاکم بر یک جامعه غیرالهی باشد، راه‌حل‌های کوچک به ظاهر مذهبی، بسط همان روح غیرالهی است و هرگز این راه‌حل‌های کوچک، راه برون‌رفت از روح اجتماعی و مسئولیت‌های سیاسی عرفان است که با در قالب متون عرفانی با توصیه‌ها و بیانات عارفان به جامعه منتقل می‌شود. سطح دوم، نگاه سیاسی به همه ابعاد علم عرفان و مطالعات عرفانی است.

در این رویکرد دوم، همه ابعاد علم عرفان در نسبت با سیاست و جامعه درک می‌شود. درواقع برنامه سلوک و تکامل معنوی، برای انسانی تدوین شده است که در جامعه انسانی و در شرایط حکومت اسلامی زندگی می‌کند و امکان‌های حضور سیاسی و اجتماعی دارد. این نگاه به عرفان، بسا مفهوم فقه حکومتی و فقه تمدن، هم‌افزایی دارد و با نگرشی دیگر به علوم اسلامی، به دنبال کشف ظرفیت‌های علوم اسلامی در بستر تمدن‌سازی است. عرفان سیاسی در مسیر تمدن‌سازی است؛ چراکه عارف سیاسی، تنها به فکر رشد خود نیست، بلکه تلاش می‌کند بستر رشد را برای همگان فراهم کند و اساساً رشد خود را هم در همین مسیر رقم می‌زند. اعضای جامعه‌ای که روح توحید و عبودیت بر آن حاکم است، تلاش می‌کنند در محدوده توانایی‌ها و امکان‌های تاریخی خود و به هدف تقویت جبهه حق، به عرصه‌های اجتماعی و سیاسی ورود کرده و زمینه نورانی شدن

محتوای این کتاب، خروجی

یک‌دهه تأملات نویسنده در باب نسبت عرفان و تمدن است. در این باب قلم زده و نسبت به ار تقسای علم عرفان و ورود به مطالعات عرفانی از پایگاه پیش

تمدنی توجه داشته، این کتاب از نوآوری‌های خوبی برخوردار است

هستند که تصمیم‌های بزرگ را می‌سازد.»

